

تحلیل سندی و دلّالی حدیث منزلت، براساس نقل ابن ابی عاصم

سید حجت الله موسوی وفا^۱

چکیده

با توجه به اهمیت مبحث امامت و خلافت و نصوص وارده در این موضوع و اصلی بودن این اختلاف نزد مذهب شیعه و اهل سنت، نص وارده دال بر خلافت و امامت، با لفظ «خلیفه» اهمیت دوچندان یافته و اهل سنت سعی در دفع این موضوع و شیعه سعی در اثبات آن دارند.

حدیث منزلت در مجامع روایی مختلف اهل سنت نقل شده است. در این مقاله، تنها به یک طریق که از ابن عباس نقل شده، پرداخته و آن را مورد بحث و بررسی قرار داده ایم. آرای علمای اهل سنت نیز مطرح شده است و ثابت شده که طبق مبانی اهل سنت کاملاً معتبر و بلکه صحیح و خالی از اشکال علمی می باشد.

از جمله مقاماتی که در قرآن مطرح شده، وزارت، برادری، پشتیبان بودن، یاری رسان بودن و خلیفه بودن برای نبی زمان خویش است و در اینجا ثابت شده که امیرالمؤمنین کلیه این مقامات را دارند.

در جواب این سؤال که حضرت هارون دارای مقام نبوت بوده و امیرالمؤمنین نبی نبوده اند، پس چگونه مقامات هارون نسبت به حضرت موسی را امیرالمؤمنین نسبت به

۱. کارشناسی ارشد رشته اهل بیت شناسی، جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمیه.

پیامبر (ص) دارند، توضیح مفصلی ارائه و ثابت شده که مقام نبوت، استثنا شده است. به برخی از شبهات وارده شده به این روایت توسط وهابیت و اهل سنت نیز پاسخ داده شده است.

واژگان کلیدی: امامت؛ خلافت؛ روایت؛ اهل سنت؛ حدیث منزلت.

مقدمه

به اذعان بزرگان و علمای شیعه و اهل سنت بزرگ‌ترین اختلاف بعد از پیامبر اکرم (ص) مسئله جانشینی و خلافت ایشان می‌باشد و از آن‌جا که پیامبر (ص) در حدیث متفق علیه تصریح فرمودند: «امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند و تنها یک فرقه اهل نجات است»، بر آن شدیم تا با بررسی متون تاریخی و حدیثی برادران اهل سنت ثابت نماییم که نظر و عقیده شیعه در باب خلافت بعد از پیامبر (ص) همان نظر و سفارش ایشان می‌باشد.

اگر بتوانیم در این مسئله به یک تفاهم و نتیجه قطعی برسیم، در واقع بزرگ‌ترین مسئله اختلافی بعد از نبی مکرم اسلام (ص) را حل کرده‌ایم؛ زیرا دلیل این اختلافات در بین مسلمانان اختلاف نظر در مورد محل دریافت سنت پیامبر (ص) می‌باشد.

ما در این مقاله قصد داریم در سخنان رسول خدا (ص) کنکاش و جست‌وجو کنیم تا معلوم شود که ایشان کسی را برای جانشینی بعد از خویش معرفی فرموده‌اند یا خیر؟ و اگر کسی را معرفی نموده‌اند، آن شخص کیست، تا سنت پیامبر (ص) را از وی اخذ نماییم.

در این مقاله قصد داریم تا برای اثبات خلافت و جانشینی حضرت علی (ع) بعد از پیامبر (ص) از روایت منزلتی استفاده شود که پیامبر اسلام (ص) در آن از لفظ خلیفه استفاده فرموده‌اند، لذا به دیگر کلمات و جملات حضرت که از آن‌ها هم برداشت

خلافت و جانشینی بعد از حضرت می باشد، اشاره ای نکردیم. اما این که چرا این نقل و طریق را از ابن ابی عاصم بیان نمودیم، به این دلیل است که این روایت با این الفاظ، واضح ترین روایت در اثبات خلافت و امامت امیرالمؤمنین پس از نبی مکرم اسلام ﷺ می باشد که پیامبر ﷺ به صورت کاملاً صریح به امیرالمؤمنین ﷺ می فرماید: تو خلیفه من در میان هر مؤمنی بعد از من هستی.

تعریف مسئله و بیان سؤالات اصلی تحقیق

شیعیان اعتقاد دارند که امامت امر الهی است و امام را خدا انتخاب می کند و پیامبر ﷺ قبل از وفات خود به دستور خداوند امیرالمؤمنین ﷺ را به عنوان خلیفه بعد از خود به مردم معرفی نموده است. اما اهل سنت بر این باورند که امامت و خلافت، امری مردمی و عادی است و پیامبر ﷺ هم هیچ کس را به عنوان امام و خلیفه پس از خود معرفی نکرده است و این بزرگان و مردم هستند که خلیفه را انتخاب می کنند. اما روایاتی در منابع اهل سنت با سندهای صحیح وجود دارد که ثابت می کند امامت و خلافت، امری الهی و از جانب خداوند است و پیامبر ﷺ امام و خلیفه بعد از خود را معرفی کرده است که این مسئله دیدگاه شیعیان را اثبات می کند.

الفاظ اثبات ولایت و خلافت امیرالمؤمنین ﷺ و سخنان نبی مکرم اسلام ﷺ برای اعلام رسمی خلافت و امامت امیرالمؤمنین ﷺ الفاظ مختلفی است. وقتی به تاریخ و کتب اسلامی مراجعه می کنیم، مشاهده می کنیم که ولایت و خلافت امیرالمؤمنین ﷺ با الفاظ مختلف در کلام نبی مکرم اسلام ﷺ آمده است.

برای اثبات ولایت و خلافت امیرالمؤمنین ﷺ مقالات و کتب بسیاری نوشته شده است؛ با این حال می بینیم برخی از معاندین با القای این شبهات که برخی از الفاظ در سخنان نبی مکرم اسلام ﷺ معانی مختلفی دارد و می توان برای اثبات ولایت و

خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آن‌ها استفاده کرد؛ مانند شبهاتی که در مورد لفظ مولا در فرمایش نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر که فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» مطرح می‌کنند. این لفظ در اینجا به معنای دوستی است، نه خلافت و امامت؛ حال این‌که شواهد و قرائن گوناگون ثابت می‌کند که این لفظ در اینجا به معنای امامت و سرپرستی است. بارها مخالفین ادعا کرده‌اند که چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اثبات ولایت و خلافت امیرالمؤمنین از لفظی صریح و روشن همانند لفظ «خلیفه» استفاده نکرده است.

در این مقاله برآنیم تا به حدیث منزلت با لفظ خلیفه از منابع اهل سنت بپردازیم؛ چرا که این روایات، ولایت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ثابت می‌کند. سؤال این است که امامت بلافصل حضرت علی (علیه السلام) بر اساس روایت منزلت از منابع عامه چگونه اثبات می‌شود؟

تحلیل و بررسی سندی حدیث منزلت به نقل ابن ابی عاصم

حدیث منزلت، حدیثی است که نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) در مواضع مختلف اعلام کرده‌اند که تمام منزلت‌های هارون نسبت به موسی را علی (علیه السلام) نسبت به من دارد. این روایت چنان فراوان نقل شده است که هم شیعه و هم سنی اذعان داشته‌اند که این حدیث، فوق متواتر است. این حدیث در معتبرترین کتب اهل سنت یعنی صحیحین وارد شده است؛ هرچند بیان همین مقدار که «علی (علیه السلام) منزلتش برای من همانند منزلت هارون برای موسی است»، اثبات خلافت می‌کند؛ چون خلافت در قرآن یکی از منزلت‌ها شمرده شده، ولی در برخی روایات اهل سنت این روایت به صورت ناقص نقل شده؛ البته با الفاظ مد نظر برای ما (لفظ خلیفه) در کتب دیگر و معتبر اهل سنت نقل شده است.

روایاتی که در آن‌ها لفظ خلیفه آمده است، چندین مورد هستند که تنها به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. ابن ابی عاصم شیبانی در کتاب السنه خود نقل می‌کند که ابن عباس می‌گوید:

پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی، الا این که تو نبی نیستی، و شایسته نیست که من بروم، مگر این که تو خلیفه من در میان هر مؤمنی بعد از من باشی.^۱

البانی که جایگاه خاصی در نزد وهابیت و اهل سنت دارد و از او به بخاری دوران یاد می‌کنند این روایت را حسن (معتبر) می‌داند و می‌گوید:

سند این روایت حسن است و روات آن، به جز ابی بلج. بخاری و مسلم هستند، اسم او یحیی بن سلیم بن بلج است و حافظ درباره او گفته است: او راست‌گوست، ولی ممکن است خطایی بکند.^۲

اعتبار حدیث حسن در نزد اهل سنت:

برای برطرف کردن شبهه و این که نشان دهیم حدیث حسن چه جایگاهی نزد اهل سنت دارد، لازم است توضیحاتی در این مورد بیان کنیم.

حدیث حسن یکی از اقسام حدیث صحیح شمرده می‌شود و نزد اهل سنت به منزله صحیح تلقی می‌گردد و اگر درباره ابی بلج سؤال شود که ممکن است تضعیفاتی داشته باشد و در او برخی علما اختلاف کرده باشند، باید گفته شود که اختلاف علما در رد یا قبول یک راوی، دلیل سقوط و بطلان و ضعف حدیث نمی‌گردد. بلکه روایت

۱. «حدثنا محمد بن المثنی حدثنا يحيى بن حماد عن أبي عوانة عن يحيى بن أبي سليم أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال: قال رسول الله ﷺ لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنك لست نبياً إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي في كل مؤمن من بعدي.» (أبو بكر بن أبي عاصم، السنه، ج ۲، ص ۶۰۳)

۲. «إسناده حسن ورجاله ثقات رجال الشيخين غير أبي بلج واسمه يحيى بن سليم بن بلج قال الحافظ: صدوق ربما أخطأ.» (أبو بكر بن أبي عاصم، السنه لابن أبي عاصم ومعها ظلال الجنة للألبانی، ج ۲، ص ۵۶۵)

را در مرتبه «حسن» قرار می‌دهد. روایت حسن مانند روایت صحیح، حجت و مورد قبول اهل سنت است.

برای مثال: علامه محمد ناصرالدین آلبنی در کتاب *سلسلة الأحادیث الصحيحة* خود، بسیاری از روایات را با استفاده از همین قاعده تصحیح کرده که به یک نمونه اشاره می‌شود. او بعد از نقل روایتی می‌گوید:

سند این حدیث حسن است؛ چون همه رجال این حدیث، از رجال بخاری و دیگران، ثقة هستند؛ غیر از ابن ثوبان که درباره او اختلاف شده است.^۱ از نظر حجت بودن نیز هیچ تفاوتی بین روایات صحیح و حسن نیست؛ چنان‌که نووی می‌گوید:

روایت حسن در احتجاج مانند روایت صحیح است؛ اگرچه از نظر قوت، مقداری از او پایین‌تر است. به همین دلیل گروهی از علما این روایت را در درجه روایات حسن آورده‌اند.^۲

همچنین ابن تیمیه پایه‌گذار تفکر وهابیت می‌نویسد:

نوع دوم از روایات، روایت «حسن» است. از دیدگاه جمهور علما، این روایت در احتجاج همانند روایت صحیح است.^۳

پس روشن است که طبق مبانی اهل سنت، این روایت قطعی‌الصدور بوده و حجت است و هیچ اشکال علمی به آن وارد نیست.

۱. «قلت: وهذا إسناده حسن، رجاله كلهم ثقات رجال البخاري غير ابن ثوبان واسمه عبد الرحمن بن ثابت وهو مختلف فيه.» (محمد ناصر الدين الألباني، *سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها*، ج ۱، ص ۲۳۲).

۲. «ثم الحسن كالصحيح في الاحتجاج به وإن كان دونه في القوة؛ ولهذا أدرجته طائفة في نوع الصحيح.» (النووي الشافعي، محيي الدين أبوزكريا يحيى بن شرف بن مر بن جمعة بن حزام (متوفى ۶۷۶ هـ)، «محيي الدين يحيى بن شرف النووي، *التقريب والتيسير لمعرفة سنن البشير النذير في أصول الحديث*، ج ۱، ص ۲۹).

۳. «النوع الثاني. الحسن وهو في الاحتجاج به كالصحيح عند الجمهور.» (ابن تیمیه الحرانی الحنبلی، *الباعث الحثيث شرح إختصار علوم الحديث*، ج ۱، ص ۱۲۹).

بررسی سندی حدیث منزلت

۱. عمرو بن أبی عاصم

ابن حجر در شرح حال او می گوید:

«عمرو بن الضحاک، ثقة است».^۱

ابن حبان شافعی درباره او می گوید:

عمرو بن أبی عاصم، که از پدرش روایت شنیده، محمد بن الحسن و دیگر بزرگان ما از او روایت نقل کرده اند و قاضی شام بوده، احادیثش درست و معتبر است.^۲

۲. محمد بن المثنی

از راویان بخاری و مسلم است و مزی درباره وی نوشته است:

عبدالله بن احمد بن حنبل از یحیی بن معین نقل می کند که او محمد بن مثنی را مورد اعتماد می دانست.^۳

ذهبی درباره وی گفته است:

محمد بن مثنی، حافظ (کسی که یک صد هزار حدیث حفظ است)، ثقة و پرهیزکار بود.^۴

ابن حبان نیز نام او را در زمره ثقات آورده است.^۵

۱. «عمرو بن الضحاک بن مخلد البصري ولد أبي عاصم النبيل ثقة.» (أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل العسقلانی الشافعی، تقریب/التهدیب، ج ۱، ص ۴۲۳).

۲. «عمرو بن أبی عاصم النبيل يروى عن أبيه ثنا عنه محمد بن الحسن بن قتيبة وغيره من شیوخنا كان علی قضاء الشام مستقیم الحدیث.» (ابوحاتم محمد بن حبان، الثقات، ج ۸، ص ۴۸۶)

۳. «قال عبد الله بن أحمد بن حنبل، عن يحيى بن معین: ثقة.» (یوسف بن الزکی عبد الرحمن أبوالحجاج المزی، تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۳۶۲).

۴. «محمد بن المثنی أبو موسى العنزي المحافظ عن بن عینة وعبد العزيز العمي وعنه الجماعة وأبو عروبة والمحامي ثقة ورع مات ۲۵۲ ع.» (شمس الدین الذهبی، الکاشف، ج ۲، ص ۲۱۴)

۵. «محمد بن المثنی بن عبید بن قیس أبو موسى الزمرن العنزي من أهل البصرة.» (أبوحاتم محمد بن حبان، الثقات، ج ۹، ص ۱۱۱)

فرد دیگری که او را ثقه می‌داند، عمر الواعظ است که می‌گوید: «ابوموسی محمد بن مثنی مورد اعتماد است».^۱

ابن حجر در باره اش می‌گوید:

محمد بن المثنی بن عبید غَزَزَی (با حرکت فتحه روی نون و ز)، با کنیه و اسمش یعنی ابوموسی البصری معروف است. او ثقه و استوار بود و از طبقه دهم بود.^۲

۳. یحیی بن حماد الشیبانی

او نیز از روایت صحیح بخاری و مسلم است. ذهبی در شرح حالش می‌نویسد:

یحیی بن حماد که خادمش داماد ابی عوانه بود، از عکرمه بن عمار و شعبه روایت شنیده و بخاری، دارمی و کدیمی از او نقل کرده، مورد اعتماد و خدانشناس بود.^۳

ابن حجر عسقلانی شافعی نیز درباره او این‌گونه می‌گوید:

یحیی بن حماد، ابی‌زیاد شیبانی، خادم آن‌ها بصری بود که داماد ابی عوانه بود. او ثقه مورد اعتماد و عابد بود. از کوچک‌های طبقه نهم است که در سال ۱۵ مرد.^۴

مزی نیز در شرح حال او می‌نویسد:

محمد بن سعد گفته است: او مورد اعتماد و کثیرالحديث بود. ابوحاتم گفته که او مورد اعتماد است و ابن حبان او را در زمره ثقات آورده است و محمد بن نعمان

۱. «أبو موسى محمد بن المثنی الزمان ثقة». (عمر بن أحمد الواعظ، تاریخ أسماء الثقات، ج ۱، ص ۲۱۲)

۲. «محمد بن المثنی بن عبید العنزى بفتح النون والزاي أبو موسى البصري المعروف بالزمان مشهور بكنيته وباسمه ثقة ثبت من العاشرة». (أحمد بن على بن حجر ابوالفضل العسقلانی الشافعی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۰۵)

۳. «یحیی بن حماد الشیبانی مولاہم ختن أبي عوانة وراوיתه له عن عكرمة بن عمار وشعبة وعنه البخاري والدارمي والكديمي ثقة متأله توفي ۲۱۵ خ م ت س ق». (شمس‌الدین الذہبی، الکاشف، ج ۲، ص ۳۶۴)

۴. «یحیی بن حماد بن أبي‌زیاد الشیبانی مولاہم البصري ختن أبي عوانة ثقة عابد من صغار التاسعة مات سنة خمس عشرة». (أحمد بن على بن حجر ابوالفضل العسقلانی الشافعی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۸۹)

گفته: از او عابدتر ندیدم! و گمان می‌کنم که او نمی‌خندید.^۱

۴. أبوعوانة الوضاح بن عبدالله الشكري

او نیز از راویان صحیح بخاری و مسلم است که ذهبی او را مورد اعتماد می‌داند و می‌گوید: وضاح بن عبدالله حافظ، او ابوعوانه یشکری غلام یزید بن عطاء بود که از قتاده و ابن منکدر روایت شنیده و از او عفان و قتیبه و لوین روایت شنیده‌اند. او ثقه و متقن در کتابش است و در سال ۱۷۶ هـ مرد.^۲

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید:

او ابوعوانه می‌باشد که با کنیه مشهور است. ثقه، ثبت (استوار) و در سال ۷۵ یا ۷۶ هـ مرد.^۳

مزی در بیان احوال او می‌گوید:

ابوحاتم رازی گفته: از هشام بن عبیدالله رازی شنیدم که می‌گفت: از ابن مبارک پرسیدم و گفت: از انسان‌های خوب و حدیثش هم بهترین حدیث است. عفان بن مسلم گفته: «ابوعوانه صحیح الکتاب است... وی ثبت است و در همه روایات صحیح الحدیث‌تر از شعبه است». ابوزرعه گفته: «او ثقه است، به شرطی که از کتابش نقل کند».

ابوحاتم گفته است:

کتابش صحیح است و اگر از حافظه‌اش نقل کند، اشتباه می‌کند. او راست‌گو و

۱. «قال محمد بن سعد: كان ثقة، كثير الحديث. وقال أبو حاتم: ثقة. وذكره ابن حبان في كتاب «الثقات». وقال محمد بن النعمان بن عبد السلام: لم أر أعبد من يحيى ابن حماد، وأظنه لم يضحك». (يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج المزي، تهذيب الكمال، ج ۳۱، ص ۲۷۸)

۲. «وضاح بن عبدالله الحافظ أبوعوانة الشكري مولى يزيد بن عطاء سمع قتادة وابن المنكدر وعنه عفان وعتيبة و لوين ثقة متقن لكتابه توفي ۱۷۶». (شمس الدين الذهبي، الكاشف، ج ۲، ص ۳۴۹)

۳. «أبوعوانة مشهور بكنيته ثقة ثبت من السابعة مات سنة خمس أو ست وسبعين». (أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل العسقلاني الشافعي، تقريب التهذيب، ج ۱، ص ۵۸۰)

ثقه است و او از ابی الاحوص و جریر بن عبدالحمید، نزد من محبوب تر است و حفظش از حماد بن سلمه بهتر بود.^۱

۵. أبوبلج، یحیی بن سلیم بن بلج

مزی در کتاب خویش یعنی تهذیب الکمال در شرح حال وی می گوید:

أبوبلج فزاری، اسحاق بن منصور از یحیی بن معین نقل کرده است که او مورد اعتماد است. همچنین محمد بن سعد، نسائی و دارقطنی او را توثیق کرده و مورد اعتماد می دانند. بخاری گفته است: در او اشکال است. ابوحاتم گفته: حدیثش صالح است و در خود او اشکالی نیست.^۲

ذهبی در مورد او می نویسد:

أبوبلج فزاری، یحیی بن سلیم یا ابن ابی سلیم از پدرش و عمرو بن میمون اودی روایت نقل کرده و از او نیز شعبه و هشیم روایت نقل کرده اند. یحیی بن معین و دارقطنی او را توثیق کرده اند. ابوحاتم گفته: اشکالی در او نیست و بخاری گفته: در او اشکالی است.^۳

۱. «قال أبو حاتم الرازي: سمعت هشام بن عُبَيْد الله الرازي يقول: سألت ابن المبارك: من أروى الناس وأحسن الناس حديثاً وَقَالَ عفان بن مسلم: كان أبو عوانة صحيح الكتاب، كثير العجم والنقط، كان ثبُتاً، وأبو عوانة في جميع ماله أصح حديثاً عندنا من شعبة. وَقَالَ أَبُو زُرْعَةَ: ثقة إذا حدث من كتابه. وَقَالَ أَبُو حَاتِمٍ: كتبه صحيحة، وإذا حدث من حفظه غلط كثيراً، وهو صدوق، ثقة، وهو أحب إلي من أبي الأحوص، ومن جرير بن عبد الحميد، وهو أحفظ من حماد بن سلمة. وَقَالَ أَبُو حَاتِمٍ: كتبه صحيحة، وإذا حدث من حفظه غلط كثيراً، وهو صدوق، ثقة، وهو أحب إلي من أبي الأحوص، ومن جرير بن عبد الحميد، وهو أحفظ من حماد بن سلمة.» (يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج المزي، تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۴۴۷)

۲. «أبو بلج الفزاري الواسطي، ويُقال: الكوفي، وهو الكبير، اسمه: يحيى بن سليم بن بلج... قال إسحاق بن منصور، عن يحيى بن معين: ثقة. وكذلك قال محمد بن سعد، والنسائي، والدارقطني. وَقَالَ الْبُخَارِيُّ: فيه نظر. وَقَالَ أَبُو حَاتِمٍ: صالح الحديث، لا بأس به.» (يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج المزي، تهذیب الکمال، ج ۳، ص ۱۶۲)

۳. «أبو بلج الفزاري يحيى بن سليم أو بن أبي سليم عن أبيه وعمرو بن میمون الأودي وعنه شعبه وهشيم وثقه بن معين

ابن حجر می‌گوید:

یحیی بن سلیم ابوبلج فرازی از عمرو بن میمون روایت نقل کرده و از او نیز شعبه و هشیم روایت نقل کرده‌اند. یحیی بن معین، نسائی و دارقطنی او را توثیق کرده‌اند.^۱
ابن حجر در کتاب تقریب التهذیب خود نیز او را صدوق دانسته، اما گفته است که گاهی اشتباه می‌کرده است: «ابو بلج، بسیار راست‌گو است؛ ولی گاهی اشتباه می‌کرده است».^۲

۶. عمرو بن میمون

از راویان صحیح بخاری و صحیح مسلم می‌باشد که ذهبی در مورد وی می‌نویسد:
عمرو بن میمون، زیاد به مراسم حج می‌رفت و اهل عبادت بود. وی کسی است که میمونی را سنگسار نمود.^۳

همچنین ابن حجر او را چنین توصیف می‌کند:

عمرو بن میمون که به او ابویحیی گفته می‌شود، مُخَضْرَم (کسی که زمان جاهلیت و اسلام را درک کرده)، مشهور، مورد اعتماد و اهل عبادت بود.^۴

مزی درباره او می‌نویسد:

-
- والدارقطني وقال أبو حاتم لا بأس به وقال البخاري فيه نظر. (شمس الدين الذهبي، الكاشف، ج ۲، ص ۴۱۴)
۱. (یحیی بن سلیم ان أبو بلج الفزاري عن عمرو بن میمون وعنه شعبة وهشيم وثقه بن معین والنسائي والدارقطني.) (أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، لسان المیزان، ج ۷، ص ۴۳۲)
۲. (أبو بلج بفتح أوله وسكون اللام بعدها جيم الفزاري الكوفي ثم الواسطي الكبير اسمه يحيى بن سليم أو بن أبي سليم أو بن أبي الأسود صدوق ربما أخطأ من الخامسة ۴) (أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۶۲۵)
۳. (عمرو بن میمون الأودي عن عمرو ومعاذ وعنه زياد بن علاقة وأبو إسحاق وابن سوقة كثير الحج والعبادة وهو راجم القردة مات ۷۴ ع) (شمس الدين الذهبي، الكاشف، ج ۲، ص ۸۹)
۴. (عمرو بن میمون الأودي أبو عبد الله ويقال أبو يحيى مخضرم مشهور ثقة عابد نزل الكوفة مات سنة أربع وسبعين وقيل بعدها ع.) (أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۲۷)

اسحاق بن منصور و عثمان بن سعید دارمی از یحیی بن معین نقل می‌کند که او، ابن میمون را ثقه می‌دانست. عبدالرحمن بن یوسف درباره‌اش گفته: او شیخی راست‌گو بود.

محمد بن سعد نیز می‌گوید: «او ان شاء الله ثقه است».^۱

۷. ابن عباس

او صحابی است و طبق نظر اهل سنت در بالاترین درجه وثاقت قرار دارد.

تحلیل دلالی حدیث منزلت به نقل ابن ابی عاصم

نکته قابل تأمل این است که چرا در این تعیین خلافت، رسول الله ﷺ شباهت حضرت هارون (علیه السلام) نسبت به حضرت موسی (علیه السلام)، را مثال آورده است که با تدبیر در قرآن متوجه می‌شویم از میان تمام اوصیای انبیا، تنها وصی‌ای که در قرآن به تفصیل از او یاد شده، حضرت هارون (علیه السلام) می‌باشد.

در قرآن کریم، حضرت موسی از خداوند درخواست می‌کند و می‌فرماید:

گفت پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز و از زبانه گره بگشای تا سخنم را بفهمند و برای من دستیاری از کسانم قرار ده؛ هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان.^۲

و در سوره قصص، حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرماید:

و برادرم هارون از من زبان‌آورتر است. پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند؛ زیرا می‌ترسم مرا تکذیب کنند. فرمود به زودی بازویت را به [وسیله]

۱. «وَقَالَ إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ، وَعُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ الدَّارِمِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ: ثَقَّةٌ. وَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ يَوْسُفَ بْنِ خُرَاشٍ: شَيْخٌ صَدُوقٌ. وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ: كَانَ ثَقَّةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.» (یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج المزی، تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۲۵۶)

۲. «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونُ أَخِي * أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» (طه، آیه ۲۵-۳۲)

برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با [وجود] آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهید بود.^۱

و خداوند متعال در سوره اعراف می‌فرماید:

ما با موسی سی شب وعده کردیم و آن را با ده (شب) دیگر تمام کردیم، تا آن‌که زمان وعده پروردگارش در چهل شب پایان یافت و موسی به برادرش هارون گفت: خلیفه من در میان قومم باش و اصلاح کن و راه مفسدین را پیش نگیر.^۲ با کمی تأمل درمی‌یابیم که در این آیات، مقامات و منزلت‌هایی برای حضرت هارون علیه السلام مطرح شده است:

۱. وزیر حضرت موسی علیه السلام؛ ۲. برادر حضرت موسی علیه السلام؛ ۳. پشتیبان و کمک‌کننده حضرت موسی علیه السلام؛ ۴. تصدیق‌کننده و زبان‌گویای حضرت موسی علیه السلام؛ ۵. خلیفه حضرت موسی علیه السلام.

پس این نوع خلافت خلافت منصوص است و می‌توان گفت از جانب خدا بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله علاوه بر اعلام خلافت، می‌فرمایند: «تو برای من همان هستی که هارون برای موسی بود؛ یعنی تمام منازل که حضرت هارون برای حضرت موسی علیه السلام داشت، تو یا علی علیه السلام برای من داری».

علمای اهل سنت در ذیل حدیث منزلت دیدگاه‌های خود را بیان کرده‌اند که به آن‌ها می‌پردازیم.

زرقانی می‌نویسد:

۱. «وَآخِي هَارُونُ هُوَ أَفْضَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْتُهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَدِّبُونَ» قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلَ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ» (قصص، آیه ۳۴-۳۵)

۲. «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْنَةٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (الأعراف، آیه ۱۴۲)

«طیبی گفته است: «مِئِی» خبر مبتدا و «من» اتصالی است و متعلق به خبر خاصی است و «با» در «بمنزلة» زائده است؛ مانند قول خداوند تعالی که فرمود: «یعنی اگر ایمان بیاورند ایمانی مثل ایمان شما» و معنای روایت این می شود که تو با من متصل و جانشین و جایگزینی، همچنان که هارون جایگزین موسی بود، و وجه شبه مبهم است و با این سخن آشکار کرد که «مگر این که بعد از من نبوتی نیست.» پس دانسته می شود که اتصال بین آن دو از جهت نبوت نیست؛ بلکه از جهت پایین تر از آن است و آن خلافت است»^۱.

ابن أبی الأصبع المصری و عبدالعظیم بن عبدالواحد در مورد این روایت می نویسند: سخن پیامبر ﷺ به علی (علیه السلام) «آیا راضی نمی شوی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی؟ مگر این که بعد از من نبی نیست»، پس سلب نبوت، لازم می دارد بقیه منزلت هایی را که هارون نسبت به موسی داشت.^۲

ابن ابی الحدید متوفای ۶۵۵ هجری می گوید:

و این که او وزیر پیامبر ﷺ است، از نص قرآن و سنت دلالت دارد؛ آنجا که خداوند فرمود: «و برای من وزیری از اهل من قرار بده؛ هارون برادرم را؛ پشتم را به او محکم گردان و در امر من شریکش کن» و سخن پیامبر ﷺ در خبری که همه فرقه های مسلمان نقل کرده اند: «تو برای من به منزله هارون نسبت به موسی

۱. (قال الطیبي: «مِئِی» خبر المبتدأ ومن اتصالية ومتعلق الخبر خاص والباء زائدة، كما في قوله تعالى: ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ﴾ [البقرة: ۱۳۷]، أي فَإِنْ آمَنُوا إِيمَانًا مِثْلَ إِيمَانِكُمْ يعني أنت متصل ونازل مني منزلة هارون من موسی وفيه تشبيه، ووجه الشبه مبهم بينه بقوله، «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» فَعَرَفَ أَنَّ الْاِتِّصَالَ الْمَذْكُورَ بَيْنَهُمَا لَيْسَ مِنْ جِهَةِ النَّبُوءَةِ، بَلْ مِنْ جِهَةِ مَا دُونَهَا وَهِيَ الْخِلَافَةُ) (أبو عبد الله محمد بن عبد الباقي الزرقاني، شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية، ج ۴، ص ۸۰)

۲. (كقول رسول الله ﷺ لعلي (عليه السلام) «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» فسلب النبوة ليجب بقية المنازل التي كانت لهارون من موسى (عليه السلام) (عبدالعظيم بن عبد الواحد العدواني، تحرير التحبير في صناعة الشعر والنثر، ج ۱، ص ۵۹۴)

هستی.» پس همه مراتب هارون نسبت به موسی برای علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می شود. بنابراین او وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله است و محکم کننده پشت او و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خاتم انبیا نبود، قطعاً علی علیه السلام در نبوت هم مشارکت داشت.^۱

عبدالرؤف المناوی متوفای ۱۰۳۱ هـ می گوید:

علی برای من به منزله هارون برادر موسی است؛ یعنی این که به من متصل است و منازل او برای من به منزله هارون است، زمانی که او را در میان قومش خلیفه کرد؛ مگر این که بعد از من نبوتی نیست. تنزل می کند به وسیله تشریع ناسخ؛ یعنی نفی اتصال از جهت نبوت می شود. پس اتصال از جهت خلافت باقی می ماند؛ چون آن بعد از رتبه می آید.^۲

بنابراین بین علمای اهل سنت هیچ اختلافی نیست که از این حدیث خلافت را برداشت می کنند، تنها اشکالی که مطرح کرده اند، این است که این خلافت برای مدت غیبت بوده و ربطی به ممتد بودن این خلافت ندارد که البته در فصل شبهات، پاسخ تفصیلی بیان خواهد شد.

بررسی شبهات حدیث منزلت

پس از این که به بررسی سندی و تحلیل روایت منزلت پرداختیم و صحت صدور و

۱. (ویدل علی أنه وزیر رسول الله صلی الله علیه و آله من نص الكتاب والسنة قول الله تعالى: «واجعل لي وزيراً من أهلي». هارون أخي. اشدد به أزرني. وأشركه في أمري». وقال النبي صلی الله علیه و آله في الخبر المجمع على روايته بين سائر فرق الإسلام: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»، فأثبت له جميع مراتب هارون من موسى، فإذن هو وزير رسول الله صلی الله علیه و آله، وشاد أزره، ولولا أنه خاتم النبيين لكان شريكاً في أمره. (عز الدين بن هبة الله المدائني المعتزلي، شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۱۲۶)

۲. (علي مني بمنزلة هارون من أخيه موسى. يعني: متصل بي ونازل مني منزلة هارون من أخيه حين خلفه في قومه. إلا أنه لا نبي بعدي، ينزل بشرع ناسخ، نفى الاتصال به من جهة النبوة، فبقي من جهة الخلافة، لأنها تليها في الرتبة...) (زين الدين المناوي، التيسير بشرح الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۴۷)

وثاقت آن را اثبات کردیم، همچنین مدلول روایت را مطرح و اعلام داشتیم که این روایت دلالت صریح و تام بر مدعای ما یعنی اثبات خلافت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌کند، اکنون به بررسی شبهات وارده به ادله ما، چه از حیث سند و چه از حیث درایه می‌پردازیم و به حول و قوه الهی مهم‌ترین شبهات حدیث منزلت را در این قسمت پاسخ خواهیم داد.

شبهه اول: صرفاً برای دفع اتهام منافقین

قرطبی مفسر شهیر اهل سنت می‌گوید: روایت منزلت فقط به خاطر دفع اتهام منافقین صادر شده است.^۱

پاسخ:

با فرض این‌که در حین دفع اتهام منافقین، مقام و منزلتی بیان شده باشد، آیا حجت نیست؟ مثلاً اگر به معاون یک اداره اشکال کنند و مدیر بگوید: به معاون من اشکال نکنید، او از همه شما شایسته‌تر است، آیا این مقام شایستگی او را نفی می‌کند؟ در قرآن کریم آمده است:

«آن‌ها که کافر شدند، می‌گویند: تو پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستی؛ بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند».^۲

در همان زمانی که کافران اتهام کذب و دروغ و عدم رسالت را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطرح می‌کنند، خداوند می‌فرماید که شهادت خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، برای

۱. (وقد قيل: إن هذا الحديث خرج على سبب، وهو أن النبي (صلی الله علیه و آله) لما خرج إلى غزوة تبوك استخلف علياً (علیه السلام) في المدينة على أهله وقومه، فأرجف به أهل النفاق وقالوا: إنما خلفه بغضا وقلی له، فخرج علي فلحق بالنبي (صلی الله علیه و آله) وقال له: إن المنافقين قالوا كذا وكذا! فقال: (كذبوا بل خلفتك كما خلف موسى هارون). وقال: (أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى)) (محمد بن أحمد القرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸)

۲. ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (الرعد، آیه ۴۳)

رسالت کافی است. آیا این بدان معناست که این آیه در زمانی که همه به رسالت ایشان ایمان آورده‌اند، دیگر کاربردی ندارد و فضیلتی شمرده نمی‌شود؟

اهل سنت و وهابیت امروزه دقیقاً همان برداشت منافقان را دارند و مدعی‌اند که رسول خدا ﷺ تنها امیرمؤمنان ﷺ را برای سرپرستی زنان و کودکان منصوب کرده است؛ درحالی‌که وقتی منافقان سخن را گفتند و سبب رنجش امیرمؤمنان ﷺ شدند، رسول خدا ﷺ در پاسخ آن‌ها منزلت‌های هارون را مطرح کردند و تمام آن منازل را به امیرمؤمنان ﷺ دادند.

شبهه دوم: جانشینی افراد زیادی در مدینه توسط پیامبر ﷺ

قرطبی در جای دیگر می‌گوید: در غزوات و جنگ‌های مختلف، افراد دیگری نیز توسط پیامبر اکرم ﷺ در مدینه ماندند؛ پس مراد خلافت نیست، وگرنه خلافت برای همه آن‌ها نیز ثابت است.^۱

پاسخ:

برای صحیح بودن ادعای شبهه‌کننده، لازم است شیعه گفته باشد که هرکسی در مدینه زمامدار شده، خلیفه است، و این خلاف واقع و مدعای شیعه است. نکته دیگری که باید به آن اشاره کرد، این است که آیا در همه آن مواردی که شبهه‌کننده اشاره کرده است، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «أنت منی بمنزله هارون من موسی؟»

شیعه به منزلت هارون برای موسی در استخلاف استناد کرده و شبهه‌کننده می‌گوید شیعه استنادش به استخلاف در مدینه نادرست است!

تنها چیزی که برای آنان ثابت می‌شود، این است که صلاحیت این را دارند که

۱. (وإذا ثبت أنه أراد الاستخلاف على زعمهم فقد شارك علياً في هذه الفضيلة غيره، لان النبي ﷺ استخلف في كل غزاة غزاه رجالاً من أصحابه، منهم: ابن أم مكتوم، ومحمد بن مسلمة وغيرهما من أصحابه) (محمد بن أحمد القرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸)

چند روزی به جای پیامبر (ص) مراقب امور باشند، نه بیشتر!
اما برای امیرالمؤمنین (ع) صلاحیت بالاتر این هاست؛ بلکه صلاحیت نبوت، وزارت، وصایت و خلافت الهی را می‌رساند.

ابن جبر از علمای شیعه در پاسخ به این شبهه می‌گوید:
اگر گفته شود که پیامبر (ص) معاذ بن جبل و ابن ام‌مکتوم و غیره را خلیفه قرار داد و با این حال، امامت برای آن‌ها لازم نیامد، و این در مورد علی (ع) نیز همین است (امامت لازم می‌آید)، پاسخ این است که اجماع در امت این است که برای این‌ها بعد از پیامبر (ص) هیچ حظ و بهره‌ای در امامت نیست و اطاعتی هم واجب نشد و همین دلیل بر ثابت بودن عزل این افراد است.^۱

شبهه سوم: خطری مدینه را تهدید نمی‌کرد

ابن تیمیه در مورد این روایت می‌گوید:

حدیث منزلت نه تنها فضیلت نیست، بلکه برعکس؛ چرا که رسول الله (ص) از مشورت و کمک امیرالمؤمنین (ع) در جنگ تبوک استفاده نکردند و این کار نشان‌دهنده این است که پیامبر (ص) نیازی به مشاوره و نظر و مجاهدت امیرالمؤمنین (ع) نداشته است؛ درحالی‌که پادشاهان زمانی که به جنگ می‌روند، کسانی را به همراه خود می‌برند تا از آن‌ها منفعتی ببرند.^۲

۱. (فإن قيل: إن النبي ﷺ استخلف معاذ بن جبل وابن أم مكتوم وغيرهما، ولم يوجب لهم ذلك إمامة، وكذا علي ﷺ. فالجواب: إن الإجماع في الأمة حاصل أن هؤلاء لاحظ لهم بعد الرسول ﷺ في إمامة ولا فرض طاعة، وذلك دليل ظاهر على ثبوت عزلهم.) (زين الدين علي بن يوسف بن جبر، نهج الإيمان، ص ۴۰۸)

۲. (و الملوك وغيرهم إذا خرجوا في مغازيهم أخذوا معهم من يعظم انتفاعهم به ومعاونته لهم ويحتاجون إلى مشاورته والانتفاع برأيه ولسانه و يده وسيفه.... بل تركه في المواضع التي لا تحتاج إلى كثير سعي واجتهاد فكان قول النبي ﷺ مبينا أن جنس الاستخلاف ليس نقصا ولا غضا إذ لو كان نقصا أو غضا لما فعله موسى بهارون ولم يكن هذا الاستخلاف كاستخلاف هارون لأن العسكر كان مع هارون وإنما ذهب موسى وحده...) (ابن تیمیه الحرنابی، منهاج السنة النبویة، ج ۷، ص ۳۲۹)

وی در جای دیگر می‌گوید:

در مدینه و اطراف آن، خطری مسلمانان را تهدید نمی‌کرد؛ چرا که همه مسلمان شده بودند. پس استخلاف در آنجا اهمیتی نداشت.^۱

پاسخ:

ابن تیمیه ناصبی در کمال وقاحت نه تنها حدیث منزلت را فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌داند، بلکه ردیلتی برای حضرت تلقی می‌کند و در کمال تعجب می‌گوید: خطری مدینه را تهدید نمی‌کرد! گویا ابن تیمیه فراموش کرده است که پیش‌تر در شبهه هفتم می‌گفت که در مدینه منافقان حضور داشتند و همین حضور منافقان، اوضاع مدینه را بسیار خطرناک کرده بود.

این نکته را هم نباید فراموش کرد هر چه اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می‌شد، یاران وفادار پیامبر صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند و از سوی دیگر منافقان رشد کرده بودند. وجود منافقان در مدینه احتمال کودتا علیه پیامبر صلی الله علیه و آله را تقویت می‌کرد. همین منافقانی که منتظر فرصت برای ضربه زدن به اسلام بودند و قرآن کریم نیز آن‌ها را به شدت مذمت می‌کند، چه شده که بی‌خطر شده‌اند؟

ابن حجر در مورد روایت منزلت می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: چاره‌ای نیست، مگر این که بمانم یا بمانی؛ پس علی علیه السلام ماند و مردم می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله چون از علی بدش می‌آمد، او را به جای نهاد! پس علی علیه السلام ایشان را دنبال نمودند و... و اسناد این روایت قوی است.^۲

۱. (قيل ولكن كانت المدينة وما حولها أمنا لم يكن هناك عدو يخاف لأنهم كلهم أسلموا ومن لم يسلم ذهب وفي غير تبوك كان العدو موجودا حول المدينة وكان يخاف على من بها فكان خليفة يحتاج إلى مزيد اجتهاد ولا يحتاج إليه في الإستخلاف في تبوك) (ابن تیمیه الحرنابی، منهاج السنة النبویة، ج ۵، ص ۶۹)

۲. (انه عليه الصلاة والسلام قال لعلي لابد ان اقيم أو تقيم فأقام علي فسمع ناسا يقولون انما خلفه لشيء كرهه

طبق گفته ابن حجر پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: چاره ای نیست مگر این که من بمانم یا تو بمانی. پس مشخص است که در این مقطع شرایط به گونه ای حساس است که همانند زمان ابلاغ آیه براءت، یا پیامبر (ص) باید در مدینه باقی می ماند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جنگ تبوک می رفتند، یا کسی که مانند پیامبر (ص) و نفس ایشان بود، در مدینه می ماندند، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) این امر را پذیرفته و در مدینه ماندند و این نشان می دهد که در اینجا هم دقیقاً مسئولیت ها مساوی بود و مدینه نیازمند یک نفر مانند خود پیامبر (ص) بود؛ چرا که به دلیل حضور منافقان در مدینه، خطرات زیادی مسلمانان را تهدید می کرد.

شبهه چهارم: وفات حضرت هارون (علیه السلام) قبل از حضرت موسی (علیه السلام)
 بسیاری از علمای سنی مثل باقلانی،^۱ قرطبی،^۲ عینی^۳ و جمع کثیری از علمای سنی

منه فاتبعه فذكر له ذلك فقال له الحديث وإسناده قوي (أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، فتح الباری شرح صحيح البخاری، ج ۷، ص ۷۴)

۱. (ومما يدل على أن هذا المعنى هو الذي قصده بقوله (عليه السلام) علمنا أنه كان هارون من موسى منازل منها أنه كان أخاه ومنها أنه كان شريكاً له في النبوة ومنها أنه خلفه في قومه لما توجه لكلام ربه وليس منها أنه خلفه بعد موته لأن هارون مات قبل موسى بسنين كثيرة وإنما خلف موسى بعد موته يوشع بن نون فلا يجوز أن يكون النبي (ص) إنما عني بقوله (أنت مني بمنزلة هارون من موسى) أي إنك أخي لأبي وأمي ولا أنك تخلفني بعد موتي لأن هذه منزلة لم تكن لهارون من موسى فثبت أنه إنما أراد خليفتي على أهلي وعلى المدينة عند توجهي إلى هذه الغزوة كما خلف موسى أخوه هارون في قومه عند توجهه لكلام ربه) (أبو بكر الباقلاني المالكي، تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل، ج ۱، ص ۴۵۸)

۲. (فلا خلاف أن النبي (ص) لم يرد بمنزلة هارون من موسى الخلافة بعده، ولا خلاف أن هارون مات قبل موسى (ص) - على ما يأتي من بيان وفاتيهما في سورة «المائدة: ۱» - وما كان خليفة بعده وإنما كان الخليفة يوشع بن نون، فلو أراد بقوله: (أنت مني بمنزلة هارون من موسى) الخلافة لقال: أنت مني بمنزلة يوشع من موسى، فلما لم يقل هذا دل على أنه لم يرد هذا، وإنما أراد أنني استخلفتك على أهلي في حياتي وغيوبتي عن أهلي، كما كان هارون خليفة موسى على قومه لما خرج إلى مناجاة ربه.) (محمد بن أحمد القرطبي، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۲۶۷)

۳. (إما أن تكون في حياته أو بعد مماته، فخرج بعد مماته لأن هارون مات قبل موسى (ص)، فتبين أن يكون في

به این مسئله پرداخته‌اند که چون هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت، پس این حدیث دلالتی بر خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد. هرچند در فصل گذشته درباره این موضوع سخن گفته شد، اما به پاسخ علامه سید جعفر عاملی اشاره می‌کنیم.

پاسخ:

در واقع این‌ها می‌گویند: چون هارون علیه السلام از دنیا رفت، پس شایستگی خلافت بعد از موسی علیه السلام را ندارد (اگرچه زنده بود) و ما برای این امر از آن‌ها دلیل می‌خواهیم، که به چه علت اگر هارون زنده می‌ماند، شایستگی خلافت را نداشت؟

می‌گویند چرا نفرمود: «أنت مني بمنزلة يوشع»؟ اولاً خداوند و رسول بهتر می‌دانند که چگونه برای مردم بیان کنند. خداوند نیز اگر می‌خواست، همه مردم را هدایت می‌نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله اگر منزلت یوشع را هم می‌گفتند، مردم می‌گفتند خلافت یوشع مشخص نبود و اهمیتی نداشت؛ شاید خلافت برای یک روستا بوده است؛ اما منزلت‌های هارون علیه السلام در قرآن بیان شده است؛ اخوت، شراکت، وزارت، خلافت و... همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله منزلت حضرت هارون علیه السلام را بیان کردند تا درس عبرتی برای مردم باشد که قوم موسی علیه السلام بعد از این‌که او حضرت هارون علیه السلام را جانشین خود قرار داد، از او پیروی نکردند و به سراغ سامری و گوساله‌اش رفتند و آنان خلافت حضرت هارون علیه السلام را غصب کردند و مردم را به گمراهی کشاندند، چنان‌که بخاری در صحیح خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمودند:

شما وجب به وجب و ذراع به ذراع سنت گذشتگان را پیروی خواهید نمود. حتی اگر آن‌ها وارد سوراخ سوسماری شده باشند، شما هم وارد آن سوراخ خواهید شد.

حیاته عند مسيره إلى غزوة تبوك، لأن هذا القول من النبي صلی الله علیه و آله كان مخرجه إلى غزوة تبوك، وقد خلف علياً على أهله وأمره بالإقامة فيهم) (بدر الدین محمود بن أحمد العینی، عمدة القاری، ج ۱۶، ص ۲۱۴)

راوی می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا، منظور از پیشینیان، یهود و نصاریست؟
فرمود: «پس چه کسی است؟!»^۱

نکته قابل تامل این است که وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) هارون امت هستند و نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) ایشان را خلیفه و جانشین خود قرار دادند، سامری و گوساله‌ای که خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را غصب نمودند و مردم را به گمراهی کشیدند، چه کسانی هستند؟

سید جعفر عاملی از علمای معاصر شیعه در پاسخ به این شبهه می‌فرماید:
«اولاً این کلام باعث می‌شود که بگوییم سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) متناقض است! اگر مقصود پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلافت در زمان حیاتشان است، در خصوص غزوه تبوک معنا نداشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بفرمایند: «مگر این که بعد من پیامبری نیست»، بلکه باید گفته می‌شد: «مگر این که با من نبی‌ای نیست».
ثانیاً: اگر منظور استخلاف ایشان در خصوص غزوه تبوک بود، از اساس نیازی به حدیث منزلت نبود؛ چون ایشان ابن ام‌مکتوم و دیگران را بارها در بدر و فتح و قریظه و خیبر و دیگر غزوات و جنگ‌ها جانشین خود قرار دادند.
ثالثاً: (بنابر قاعده اصولی) به عمومیت لفظ توجه می‌کنند، نه مورد خاصی که لفظ در آن به کار رفته است؛ درحالی که در حدیث رسول خدا، سخنی است که شبیه به تصریح در استمرار منزلت پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

توضیح: هرچند موسی هارون را هنگام رفتن به وادی طور به خاطر منزلتی که داشت، به جانشینی خود برگزید، اما هارون شریک در امر رسالت موسی نیز بود و هر شریکی در حال حیات و مرگ، از امور شریک خود پی‌روی می‌کند.

۱. (عن النبي ﷺ قَالَ لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنْ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا بِشَبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ صَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ قَالَ فَهَنَ) (محمد بن اسماعیل أبو عبد الله البخاری، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۶۶۹)

هارون منزلت برادری با موسی را نیز داشت؛ پس اگر موسی پیش از هارون می‌مرد، لازم بود که هارون امور موسی را بعد از وفاتش پی‌گیری و رعایت کند؛ همچنان که به خاطر برادری اش با موسی از تمام بنی اسرائیل برای این کار شایسته‌تر بود و کارهای موسی را در هر چیزی که مربوط به شئون برادری و شراکت است، انجام می‌داد.^۱

نتیجه

برای اثبات خلافت و امامت بلافصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کتب اهل سنت، ادله قطعی به قدری فراوان است که اهل سنت و مخالفین با تمام عناد و دشمنی، در طول تاریخ نتوانستند آن‌ها را کتمان و حذف کنند؛ علی‌رغم این‌که در کتمان، حذف و تحریف اقدامات بسیاری کرده‌اند.

در این مقاله فقط سعی شده تا الفاظ خلافت و خلیفه و استخلاف این امر اثبات شود؛ چون مخالفین شیعه همواره در طبل جهل خود می‌کوبند و می‌گویند که اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواستند خلیفه بعد از خود را تعیین کنند، چرا با لفظ خلیفه این کار را نکردند و با الفاظ مولی و اولی بکم و... این کار را کردند؟

۱. (ونقول: أولاً: إن هذا يؤدي إلى أن يكون قول النبي ﷺ متناقضاً، إذ لو كان المقصود هو خلافته له في حياته في خصوص غزوة تبوك لم يكن معنى لقوله: «إلا أنه لا نبي بعدي»، بل كان الأحرى أن يقول: إلا أنه لا نبي معي. ثانياً: إن كان المراد استخلافه ﷺ في خصوص غزوة تبوك، فلا حاجة إلى حديث المنزلة من الأساس، لأنه ﷺ قد استخلف ابن أم مكتوم وغيره على المدينة مرات كثيرة: في بدر، والفتح، وقريظة، وخيبر... إلخ... ثالثاً: العبرة إنما هي بعموم اللفظ، لا بخصوصية المورد، فكيف إذا تضمن الكلام ما يشبه التصريح باستمرار المنزلة إلى ما بعد وفاة رسول الله ﷺ؟! ويوضح ذلك: أن هارون، وإن كان قد خلف موسى عند ذهابه إلى الطور، لمنزله منه.. فإنه أيضاً له منزلة الشراكة في الأمر، والشريك يتابع أمور شريكه في حياته وبعد وفاته، وله ﷺ أيضاً منزلة الأخوة، فلو أن موسى ﷺ مات قبل هارون، فإن هارون لا بد أن يتابع أمور شريكه ويرعاها بعد وفاته، كما أنه سيكون بسبب أخوته أولى بأخيه من جميع بني إسرائيل، وسيقوم مقامه في كل ما هو من شؤون الأخوة والشراكة.) (السيد جعفر مرتضى العاملي، الصحيح من سيرة الإمام علي (عليه السلام)، ج ۶، ص ۲۸۸)

در این مقاله در بخش اول حدیث منزلت را با همین هدف جمع و بررسی نمودیم و مشکل فقط این است که از جهت دلالت بگویند معنای این احادیث، آنچه ما می‌گوییم نیست. لذا در بخش دوم مقاله دلالت و معنای این احادیث بررسی شده است. در روایت منزلت، صراحتاً پیامبر (ص) تنها کسی را که شایستگی همه مقامات، بلکه خلافت و جانشینی خویش را دارد، به همه معرفی نمودند تا اگر روزی ماجرای غدیر بر حسب اتفاق فراموش شد و خواستند افضل را خلیفه کنند، کسی را خلیفه‌شان کنند که او خلیفه پیامبر (ص) است و تمام مقامات او به جز نبوت را دارا می‌باشد؛ اما این کار را نکردند؛ همان‌گونه که پیامبر (ص) پیش‌بینی کرده بودند.

گفتیم که بین علمای اهل سنت هیچ اختلافی در این‌که از این حدیث، خلافت را برداشت می‌کنند، نیست. تنها اشکالی که مطرح کرده‌اند، این است که این خلافت برای مدت غیبت بوده و ربطی به ممتد بودن این خلافت ندارد، که البته در فصل شبهات، پاسخ تفصیلی بیان خواهد شد.

موارد بالا اعترافات صریحی بود که علمای آنان با وجدانی بیدار و منصفانه دلالت آشکار این روایت را بیان کرده‌اند. پس همان‌طور که بیان شد، در این روایت ثابت می‌شود که امیرالمؤمنین (ع) همه مراتب به جز نبوت را دارا می‌باشند.

اما اهل سنت همواره اشکالاتی را بر این روایت مطرح کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها این است که می‌گویند: جانشینی برای امیرالمؤمنین (ع) موقتی بوده است؛ چرا که هارون بعد از حضرت موسی (ع) نبود و در همان زمان حیات حضرت موسی از دنیا رفته است و حضرت علی (ع) مانند حضرت هارون (ع) فقط موقتاً خلیفه و جانشین پیامبر (ص) بوده است که این شبهه و سه شبهه مهم دیگر اهل سنت و وهابیت نیز در قسمت پایانی مقاله پاسخ داده شد.

فهرست منابع

١. القرآن الكريم.
٢. ابن جبير، زين الدين علي بن يوسف بن جبير، *نهج الإيمان*، مشهد، مجتمع إمام هادي عليه السلام، ١٤١٨هـ.
٣. ألباني، محمد ناصر الدين، *سلسلة احاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها*، الرياض، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، ١٤١٥هـ / ١٩٩٥م.
٤. باقلائي، محمد بن الطيب، *تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل*، لبنان، مؤسسة الكتب الثقافية، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧م.
٥. بخاري الجعفي، ابو عبدالله محمد بن إسماعيل، *صحيح البخاري*، بيروت، دار ابن كثير، ١٤٠٧هـ / ١٩٨٧م.
٦. تميمي البستي، ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد، *الثقات*، بيروت، دار الفكر، ١٣٩٥هـ / ١٩٧٥م.
٧. حراني، أحمد بن عبدالحليم بن تيمية، *الباعث الحثيث شرح إختصار علوم الحديث*، بي جا، بي تا.
٨. _____، *منهاج السنة النبوية*، مؤسسة قرطبة، ١٤٠٦هـ.
٩. ذهبي شافعي، شمس الدين ابو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان، *الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة*، دارالقبلة للثقافة الإسلامية، جدة، مؤسسة علو، ١٤١٣هـ / ١٩٩٢م.
١٠. زرقاني مالكي، محمد بن عبد الباقي بن يوسف بن أحمد بن شهاب الدين بن محمد، *شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية*، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٧هـ / ١٩٩٦م.
١١. ضحاک شيباني، عمرو بن أبي عاصم، *السنة لابن أبي عاصم*، تحقيق محمد ناصر الدين الألباني، بيروت، المكتب الإسلامي، ١٤٠٠هـ.
١٢. عاملي، سيد جعفر مرتضى، *الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام*، المركز الاسلامي للدراسات، ١٤٢٩هـ / ٢٠٠٩م.
١٣. عداوني، عبد العظيم بن عبد الواحد، *تحرير التحبير في صناعة الشعر والنثر*، لجنة إحياء التراث الإسلامي، بي تا.

٣٤ دوفصلنامه علمی تخصصی سیره و سخن اهل بیت (علیهم السلام) / سال اول / شماره چهار / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

۱۴. عسقلانی شافعی، أحمد بن علی بن حجر ابوالفضل، *تقریب التهذیب*، سوريا، دار الرشید، ۱۴۰۶هـ / ۱۹۸۶م.

۱۵. _____، *لسان المیزان*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰هـ / ۱۹۷۱م.

۱۶. عینی، بدرالدین محمود بن أحمد، *عمدة القاری*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۷. قرطبی، محمد بن أحمد بن أبی بکر، *الجامع لأحكام القرآن*، القاهرة، دار الکتب المصرية، ۱۳۸۴هـ / ۱۹۶۴م.

۱۸. مدائنی المعتزلی، عزالدین بن هبة الله بن محمد بن محمد، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق محمد عبدالکریم النمری، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ / ۱۹۹۸م.

۱۹. مزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبوالحجاج، *تهذیب الکمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۰هـ / ۱۹۸۰م.

۲۰. مناوی، زین الدین، *التیسیر بشرح الجامع الصغیر*، الرياض، مكتبة الإمام الشافعی، ۱۴۰۸هـ / ۱۹۸۸م.

۲۱. نووی، محیی الدین یحیی بن شرف، *التقریب والتیسیر لمعرفة سنن البشیر النذیر فی أصول الحديث*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۵هـ / ۱۹۸۵م.

۲۲. واعظ، عمر بن أحمد، *تاریخ أسماء الثقات*، الكويت، الدار السلفية، ۱۴۰۴هـ.